

خود برسند. مافیای قدرت از اشکال مختلف خشونت که شامل خشونت ابزاری، ساختاری و ایدئولوژیک است به خشونت ابزاری متوسل می‌شوند. تخریب شخصیت، پرونده‌سازی، اتهام، ضرب و شتم، گروگان‌گیری، بمب‌گذاری، قتل و... از جمله ابزارهای خشونت‌آمیزی هستند که گروه‌های مافیای قدرت از آنها استفاده می‌کنند، ناگفته پیداست که وجود چنین گروه‌هایی باعث قانون‌گریزی، بحران امنیت، افزایش ناکارآمدی دولت در اداره کردن جامعه، سلب اعتماد اجتماعی - سیاسی، تضعیف نهادهای جامعه مدنی، ترویج خشونت‌گرایی و... می‌شوند؛ عواملی که دموکراسی و توسعه‌یافتگی را تبدیل به سراب می‌کنند.

نویسنده در پایان این نکته را نیز قابل ذکر می‌داند که به کار بردن این صفت (مافیا) برای تمامی مخالفان در هر سطحی و تضعیف کردن و نهایتاً حذف آنان از فعالیت‌های سیاسی، فرایند رقابت مسالمت‌آمیز را که یکی از پایه‌های اصلی توسعه‌یافتگی محسوب می‌شود، مخدوش می‌کند و آن را به سمت و سوی خشونت پیش می‌برد. استعمال بی‌رویه و بی‌سند چنین الفاظی می‌تواند افکار عمومی را نسبت به فعالان و فعالیت‌های سیاسی بی‌اعتماد کند و موجب افزایش شکاف میان مردم و دولتمردان و همچنین کاهش حمایت‌های مردمی از نظام سیاسی شود.

گزارشگر: حسین احمدی

## نوگرایی، نوآوری، اصول و آسیب‌ها

گفت‌وگو با: علی‌اکبر رشاد

کیهان، ش. ۱۹۹۶، ۱۱/۱۷/۱۳۸۷

نوآوری را می‌توان عبارت از ابداع و به کمال مطلوب دانست. تجددگرایی در فارسی معادل مدرنیسم است. یعنی، تجددگرایی معادل اصالة التجدد است. رفتاری که نو بودن در آن به‌ذاته، موضوعیت دارد. مدرنیسم، رفتار و رویکردی است که نو بودن در آن، بالذات، مطلوب قلمداد می‌شود. در تجددگرایی و مدرنیسم، هر آنچه نو است خوب است و هر آنچه کهنه است، بد است. در نوآوری برخلاف تجددگرایی که ابهام به نفعی گذشته دارد؛ یعنی یک بستر و زمینه‌ای فرض شود که باید در آن نو آورد، یعنی به گذشته و اصل خویش اذعان کرد و با فرض داشتن یک پایه و مبنای اساس منطبق شخصی در آن قلمرو و زمینه نو آورده می‌شود. پس در نوآوری اصرار بر نفعی گذشته نیست، ولی در نوگرایی و تجدد، نفعی گذشته عنصری از عناصر مدرنیسم و تجددگرایی می‌باشد. یکی از دلایل ظهور دوره‌ای به نام دوره مدرنیته و سیطره سکولاریسم در غرب، ادامه حیات مسیحیت نارس و ناقص محرف و التزام غربیان به دین تاریخ مصرف تمام شده است؛ یعنی مسیحیتی که دارای عمر

بازتاب اندیشه ۱۰۷

گزارش‌ها

قطعی و تاریخ مصرف مشخص شش تا هفت قرن بوده، وقتی بعد از انقضای تاریخ حیات و جمعیت آن بر آن اصرار ورزیدند، خود به خود باید در انتظار یک سلسله عوارض ناهنجاری‌ها و پیامدهای معرفتی و معیشتی و فرهنگی باشند. دوران قرون وسطا پیامد چنین پافشاری‌ها و اصرارها بود. در طول تاریخ مشکلات دنیای مسیحی از قرن هفتم تا شانزدهم آغاز می‌شود که مسیحیان و مسیحیت تاریخ مصرف پایان یافته اصرار ورزیدند، پای بند به دینی ماندند که دوره حجیت‌اش پایان پذیرفت. از زمانی که از چنین مذهب مندرس، نخ‌نما و تاریخ منقضی شده دست برمی‌دارند، دوره‌هایی و شکوفایی فکری، علمی و توسعه سیاسی و اجتماعی در غرب آغاز می‌شود و دین منحرف آن روز یکی از عوامل پناه بردن به تجددگرایی می‌باشد، که گسست تاریخی نیز در آن نهفته است. در حوزه معرفت، در دوره مدرنیته مکاتبی ظهور کردند که تا به امروز و گذرا و بزرگ‌ترین علت میرایی و ناپایداری این مکاتب و مناظر معرفتی که در جهان به وجود آمد و زود زوال پذیرفت، همین ابتلا به افراط و تفریط بود. در مجموع یکی از خصوصیات و خصلت‌های مدرنیته همین افراط و تفریط بود. پست مدرنیته نیز، خود دچار یک سلسله افراط و تفریط‌های مخصوص خودش است. مثلاً در ساختار شکنی این همه افراط یا احیاناً در نسبت باوری این همه افراط هرگز، ره به جایی نخواهد برد. اصولاً جز از مکاتب الهی، توقع جامعیت و اعتدال و واقع‌نگری از مکاتب دیگر نمی‌توانیم داشته باشیم. قطعاً مکاتب غیر الهی دچار آفات بسیاری است از جمله همین تک‌ساحتی بودن، افراط و تفریط کردن و احیاناً کوتاه‌نظری، سطحی‌نگری و امثال این‌ها که همگی آفاتی هستند که در نگاه‌های غیر الهی چه عمیق، چه حقیر، چه زرف و چه همه‌جانیه خودش را نشان می‌دهد. در این خصوص در دوره‌های اخیر، به شیوه‌های علمی نقد متن، خود مسیحیان متفکر و روشن‌فکر می‌توانستند اثبات کنند که این متون اصالت ندارند. آنها علاوه بر این‌که روش‌شناسی علمی مناسب برای فهم دین نداشتند، متن اصلی هم در دسترس نداشتند، در نتیجه رابطه مسیحیت، با آسمان، حذف شده و یک جامعه بریده و معلق بین زمین و آسمان است. در یک طبقه‌بندی می‌توان موانع را به دو دسته آفاقی و انفسی تقسیم کرد. کسانی که در مواجهه با نوآوری هستند، استعداد نوآوری دارند و مبتلا به یک سلسله موانع درونی هستند. یک سلسله موانع آفاقی و برون‌ذاتی هستند که به مسائل تاریخی، محیطی، اجتماعی و سیاسی باز می‌گردند و نیز به عوامل فیزیکی و سخت‌افزاری و به مدیرانی باز می‌گردد، که باید استعدادها، توانایی‌ها و ظرفیت‌ها را توانمند کنند. به طور کلی می‌توان موانع انفسی و آفاقی را تقسیم‌بندی کرد به این صورت که موانع معرفتی درون‌خیز یعنی مبانی غلط داشتن، روش تفکر نادرست داشتن و به پاره‌ای باورداشت‌های ناصحیح، مؤمن و معتقد بودن که یا موانع نوآوری می‌شود یا نوآوری‌ها را به انحراف می‌کشد. دیگری، سلسله‌ای از عوامل و موانع اخلاقی، عوامل و موانع روان‌شناختی و موانع فرهنگی است. یعنی باورهای غلط فرهنگی که در اذهان، رفتارها، تصمیم‌ها، اقدام‌ها، اجراها رسوب کرده و

گاه در قالب یک مانع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مدیریتی خودش را نشان می‌دهد و اجازه نمی‌دهد که نوآوری اتفاق بیفتد. به صورت کلی آثار نوآوری معادل است با آثار حیات، یعنی آدم زنده همیشه نوآوری می‌کند. در حقیقت نوآوری لازمه حیات است و نوآوری از آثار شکوفا شدن و فراگشت و کامل‌تر شدن است. اهمیت نوآوری خصوصاً در قلمرو فرهنگ و معرفت به گونه‌ای است که اصلاً قدرت به علم است. علم به نوآوری است. علم دیگران را بازگفتن و بازخواندن نمی‌تواند نوآوری باشد.

گزارش‌نویس: محمدباقر محمدی‌منور

## انقلاب اسلامی و پندارگرایی غربیان

گفت‌وگو با: ذبیح‌الله نعیمیان

جام‌جم، ش ۲۲۹۶، ۱۳۸۷/۱۱/۲۰

در دوره اخیر، این نکته به شدت القامی شود که عمده پژوهش‌های اسلام‌شناسانه در غرب، علمی، صلح‌جویانه و بی‌غرضانه‌اند؛ اما نمی‌توان انتظار داشت واقع‌نمایی چنان پژوهش‌هایی در سطح ایده‌آل باشد و خالی از کاستی‌ها باشد. نوشتار زیر گفت‌وگویی است که با حجت‌الاسلام دکتر ذبیح‌الله نعیمیان انجام گرفته که به برخی از این کاستی‌ها در تحلیل انقلاب اسلامی ایران پرداخته است.

ایشان در مقدمه عرض می‌کنند که بخشی از این پیش‌فرض که ادیان در پیدایی خود، ماهیتی این جهانی و بشری دارند، در نحیف دیدن آموزه‌های آن به طور کلی و آموزه‌های اجتماعی-سیاسی آن به صورت خاص است. یکی از این نظریه‌پردازان در باب انقلاب اسلامی نیکی آرکدی است. وی بخش‌های مهمی از تحلیل خود را بر این پیش‌فرض بنیاد نهاده است و لذا تحلیل سطحی و ریشه‌بسیاری از کژتابی‌ها و بدفهمی‌های او به این نکته بازمی‌گردد. کسی مانند آرکدی نسبت به تعالیم اسلام، نگاه خاصی دارد و آنها را از جهت معرفتی نحیف می‌بیند. وی خود آگاهانه یا ناخودآگاهانه، اسلام را نیز همانند مسیحیت تحریف شده می‌پندارد. بی‌جهت نیست که وی موفقیت انقلاب اسلامی ایران را در سیاسی کردن دین می‌بیند و این ابداع‌گری را منحصر به آن ندیده و دامنه آن را به دیگر جنبش‌های اسلامی می‌کشاند، اما او این مطلب را به عنوان دخالت‌هایی از جنس باز تفسیر و وارد کردن عناصر غیردینی در دین می‌پندارد. به تعبیر او درست مثل حرکت نوگرایان و تطابق سیاسی مذهب در جاهای دیگر. به نظر او در ایران نیز کاربرد جدیدی از اسلام که شامل تفسیر تازه‌ای از متون و روش‌های قدیمی است صورت گرفت که در بعضی مواقع، مورد حمله و انتقاد افراد سنتی و مذهبی‌تر قرار گرفته است. چنان‌که وی در نسبت دادن نوعی ساده‌انگاری به اکثر